نهى از قيام در بوته‏ى نقد و تحليل روايى

نجم الدين طبسى

اشاره: برخي، چنين مي‏انديشند كه پيش از ظهور حضرت مهدي‏عليه السلام نبايد قيام كرد و نهضتي اصلاحي به راه انداخت و آن كس كه انقلاب كند، طاغوت است.

اينان، براي اثبات عقيده‏ي خويش، به چند روايت كه از قيام پيش از ظهور حضرت مهدي‏عليه السلام نهي كرده است، تمسّك مي‏كنند.

نوشتار حاضر، نقد و بررسي روايي و دَلالي اين چند حديث براي اثبات نادرستي چنين انديشه‏اي است.

گاهي شنيده مي‏شود كه مذاق شرع، خودداري از هر گونه تحرّكي عليه حكّام ظالم و تا بيش از ظهور امام زمان عليه السلام است،. برخي، به رواياتي هم در اين باره استناد مي‏كنند، و در نتيجه، به شدّت، با هر گونه نداي عدالت‏خواهانه مخالفت مي‏كنند و آن را طاغوت مي‏نامند، و بدين گونه، سكوت خود را توجيه مي‏كنند. ما، بر آن شديم تا روايات مورد نظر را بررسي سندي و دلالي كنيم.

مرحوم حرّ عاملي در كتاب گران سنگ خود وسائل الشيعة، در كتاب جهاد، اين روايات را در يك باب آورده و عنوان آن را چنين قرار داده است: ((بابُ حكمِ الخروج بالسيف قبل قيام القائم‏عليه السلام)). همان طور كه ملاحظه مي‏فرماييد، ايشان فتوا و نظر نداده است؛ زيرا، اگر نظري داشت مي‏فرمود: ((وجوبُ الخروج)) يا ((حرمة الخروج)) و...، چنانچه در ابواب ديگر نظر و فتوا داده‏اند. ما، به دو روايت كه عمده و مهم‏ترين آنان است، از منابع اصلي، اشاره و بحث مي‏كنيم:

روايت يكم:

علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسي، عن ربعي، رفعه عن علي بن الحسين‏عليه السلام قال:

((و الله! لا يخرج واحد منّا قبل خروج القائم‏عليه السلام إلّا كان مَثَلُهُ مثلَ فَرخ طار من و كره قبل أنْ يستوي جناحاه، فأخذه الصبيان فعبثوا به.))؛(1)

به خدا سوگند! احدي از ما، پيش از خروج حضرت قائم‏عليه السلام خروج نمي‏كند، مگر اين كه همانند جوجه پرنده‏اي باشد كه پيش از آن كه بال و پر او رديف شود، از لانه‏ي خود بيرون زده و پرواز كند. البته به زمين مي‏افتد آن را گرفته و كودكان ابزار بازي و سرگرمي خود قرار مي‏دهند.(2)

اين روايت، مرسل است. ((ربعي))، ربعي بن عبدالله بن الجارود است. او، هر چند ثقه است، ولي از اصحاب امام صادق و امام كاظم‏عليهما السلام است و از نظر طبقه و سال، نمي‏تواند بدون واسطه، از امام زين العابدين‏عليه السلام حديث نقل كند.(3) مرحوم مجلسي از اين روايت، به عنوان ((مرفوع)) ياد كرده است.(4) واضح است كه ((مرفوع))، از اقسام ((مرْسَل)) است.

البته، اين روايت را، نعماني، با اندك تغييري، از امام باقرعليه السلام با سند ديگري نقل كرده است:

((حدّثنا محمّد بن همام، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مالك، قال: حدّثني أحمد بن علي الجُعفي، عن محمّد بن المثنّي الحضرمي، عن أبيه، عن عثمان بن زيد الجهني ، عن جابر، عن أبي جعفر محمّد بن علي الباقرعليه السلام قال: مَثَلُ خروج القائم منّا أهل البيت كخروج رسول الله‏صلي الله عليه وآله، و مَثَلُ مَنْ خَرَج مِنّا أهل البيت قبل قيام القائم مثل فرخ طار فوقع من وكره فتلاعبتْ به الصبيانُ.))(5)؛

خروج حضرت قائم ما اهل بيت، مانند خروج حضرت رسول الله‏صلي الله عليه وآله است. و مثال كسي كه از ما اهل بيت، قبل از قيام حضرت قائم‏عليه السلام خروج كند، مثال جوجه پرنده‏اي است كه از لانه‏ي خود به پرواز درآيد و مورد سرگرميِ كودكان مي‏شود.))

اوّلاً سند اين روايت هم مورد اشكال است؛ زيرا، اوّلاً، چند نفري از رجال آن، مجهول و يا مهمل هستند، همانند احمد بن علي جعفي و محمد بن مثنّي حضرمي و عثمان بن زيد جهني.(6)

ثانياً، جعفر بن محمّد بن مالك، (جعفر بن محمد فزاري) به تصريح نجاشي، ضعيف الحديث و فاسد المذهب است. ابن الغضائري مي‏گويد: كذّاب، متروك الحديث جملةً. و كان في مذهبه ارتفاع. يروي عن الضعفاء و المجاهيل و كل عيوب الضعفاء مجتمعة فيه(7)؛ ايشان، دروغگو است و تمامي احاديث او مورد اعراض و بي‏اعتنايي است. در عقيده‏ي او، غلو است. يعني او، از ضعفا و مجهولان روايت مي‏كند. تمامي عيب‏هاي افراد ضعيف، در او جمع شده است.

بالاخره، بزرگاني مانند ابن الوليد، ابن نوح، مرحوم صدوق، ايشان را تضعيف كرده‏اند، هر چند شيخ طوسي و علي بن ابراهيم، ايشان را توثيق كرده‏اند، ولي چون با تضعيف‏هاي قبل تعارض دارد، نمي‏توان حكم به وثاقت او كرد، مرحوم خويي، صريحاً، اين مطلب را فرموده‏اند.(8)

بنا بر اين، اين طريق نيز مورد اشكال جدي است و قابل اعتماد نيست. مرحوم تستري نيز مي‏فرمايد: ((اين شخص، مورد اختلاف است و جارح، در اين جا، مقدّم است.(9)

دلالت و توجيه روايت‏

1 شايد، اين روايت، در مقام خبر دادن از يك امر غيبي باشد؛ يعني، امام‏عليه السلام طبق علمي (إخبار غيبي) كه دارد، مي‏فرمايد، قيام‏هاي قبل از ظهور، به هدف نمي‏رسد، هر چند ممكن است آثار مثبت و مطلوب بر آن مترتب بشود. بنابراين، مقصود، از روايت، اين نيست كه قيام‏ها را تخطئه كند و آن را مورد تأييد قرار ندهد. چه گونه اين معنا را امام قصد كرده باشد و حال آن كه قيام زيد شهيد و قيام مختار و از همه درخشان‏تر، قيام سيد الشهداءعليه السلام اتّفاق افتاد و مواضع ائمه‏ي اطهارعليهم السلام در باره‏ي آن، كاملاً، مثبت بود؟!

2 رواياتي داريم كه امام معصوم، در مقام تشويق به قيام عليه حكام جور، مي‏فرمايد: ((مخارج خانواده‏ي قيام‏كنندگان را بر عهده مي‏گيرم.))

ابن ادريس، در سرائر آورده است:

عن كتاب أحمد بن محمّد بن سيّار، أبي عبدالله السياري، عن رجل، قال: ذكر بين يدي أبي عبدالله‏عليه السلام من خرج من آل محمدصلي الله عليه وآله فقال:

((لا زال أنا و شيعتي بخير ما خرج الخارجي من آل محمدصلي الله عليه وآله و لوددت أنّ الخارجيّ من آل محمد خرج و عليّ نفقة عياله.))(10)؛

هنگامي كه در محضر حضرت امام جعفر صادق‏عليه السلام سخن از قيام و انقلابيان از آل محمدعليهم السلام به ميان آمد، ايشان فرمود: ((من و شيعيان من، در خير سلامت خواهند بود، تا زماني كه كسي از ما، عليه اينان قيام كند و آرزو دارم كه يكي از آل محمدصلي الله عليه وآله خروج كند و مخارج اهل و عيال او را، من، بر عهده بگيرم.))

البته، دو اشكال به اين روايت وارد مي‏شود:

اوّلاً، اين روايت، مرسل است و ((عن رجل)) دارد. راوي اين حديث، يعني ((سياري))، فاسد المذهب و كثير المراسيل و مجفوّ الرواية است. نجاشي(11)، به اين نكته، اشاره كرده است. ابن الغضائري هم او را ضعيف و غالي و متهالك شمرده است، هر چند، نظرمان نسبت به تضعيفات كتاب ابن الغضائري منفي است. از طرفي، بعضي، مانند مرحوم حاجي نوري، تلاش در توثيق اين شخص دارد. او، اين نكته را كه كليني از او زياد روايت نقل مي‏كند، دليل بر وثاقت گرفته است.(12)

ثانياً، اين روايت نيز در مقام تأييد تمامي قيام‏ها نيست، بلكه اشاره به واقعيّتي دارد و آن، اين كه نتيجه‏ي اين قيام‏ها، اين است كه ذهن حكومت وقت، متوجّه آنان مي‏شود، و آزار و فشار بر ائمه‏عليهم السلام و شيعيان، كم‏تر مي‏شود.

اين اشكال، خالي از تأمل نيست، زيرا، امام تعبير، ((الخارجي منّا)) كرده و اگر نص در تأييد نباشد، قطعاً، ظهور خواهد داشت.

3 اين روايتِ كليني و نعماني به قيام فاطمي‏ها در افريقا و پيروزي آنان و به دست گرفتن زمام حكومت و هم نيز قيام بعضي از علويان در يمن و ايران، مورد نقض است. بنا بر اين، اين اِخبار غيبي و پيشگويي، مورد نقض و اشكال است. از اين اشكال، پاسخ‏هايي داده شده است:

الف) اين پيشگويي، حمل بر غالب مي‏شود؛ يعني، نوع قيام‏ها، به هدف نمي‏رسند و منافات با به هدف رسيدن بعضي از قيام‏ها ندارد.

ب) اين نقض‏ها، وارد نيست، زيرا، تمامي بلاد را تسخير و تصرّف نكردند!

ج) ايشان، علوي نبودند. بعضي از مورّخان بدان اشاره كرده‏اند(13).

البته پاسخ سوم، وارد نيست، زيرا، اين معنا (علوي نبودن) زاييده‏ي تبليغات دستگاه عباسي‏ها بوده و مي‏خواستند چنين وانمود كنند كه ايشان ربطي به اهل بيت پيامبرصلي الله عليه وآله ندارند، تا بدين طريق، افكار عمومي را عليه خود نشورانند. و ذهن مردم متوجه آنان نشود.

پاسخ دوم نيز وارد نيست؛ چون، روايت نهي از قيام، سخن از تسلّط بر تمامي نقاط جهان به ميان نياورده است. اما پاسخ ((الف))، شايد مقبول و بدون اشكال باشد.

4- مراد از ((أحد منّا)) كه در روايت آمده، قيام يكي از ائمه‏ي طاهرين‏عليهم السلام است. اين، در واقع، پاسخ به اصرار بعضي از شيعيان به ائمه‏ي طاهرين‏عليهم السلام براي قيام عليه حكومت است و امام‏عليه السلام در پاسخ مي‏فرمايد: ((قيام ما، قبل ظهور حضرت قائم، با توجّه به نبودن نفرات و سلاح، توفيقي در بر ندارد)). براي مثال، به يك نمونه‏ي تاريخي اشاره مي‏كنيم. مأمون رقي مي‏گويد:

خدمت حضرت امام صادق‏عليه السلام نشسته بودم، ناگهان، سهل بن حسن خراساني وارد شد و بر امام سلام كرد و گوشه‏اي نشست، سپس عرض كرد: ((يابن رسول الله: لكم الرأفة و الرحمة و أنتم أهل بيت الإمامة. ما الذي يمنعكَ أنْ يكونَ لكَ حقّ تقعد عنه؟))؛ شما اهل بيت، سزاوار پيشوايي و امامت هستيد، چه چيز مانع مي‏شود كه از حق خود دفاع نكنيد، و حال آن كه صد هزار مسلح پيرو داريد كه در ركاب شما آماده‏ي جان نثاري هستند؟ حضرت فرمود: ((بنشين.)) سپس دستور داد تنور را روشن كردند. به او فرمان داد، تا وارد تنور شود و ميان شعله‏هاي آن بنشيند. خراساني، عذر آورد و عرض كرد: ((اي سيد من، آقاي من! مرا در آتش، معذَّب مگردان و مرا ببخش و از آن چه گفتم، معاف دار.)) حضرت، او را معاف داشت. در اين ميان، هارون مكّي يكي از ياران حضرت، در حالي كه كفش خود را به دست گرفته بود، وارد شد و به حضرت عرض سلام كرد.

حضرت به او فرمود: ((ألق النعل من يدك، و اجلس في التنور؛ كفش خود را رها كن و وارد تنور شو و آنجا بنشين.)) او هم اطاعت كرده و فوراً وارد تنور شد و در آن نشست.

حضرت، به سخن خود با آن خراساني ادامه داد و اوضاع آن جا، خطه‏ي خراسان، را چنان براي خراساني تشريح مي‏كرد، گويا حضرت در آن جا بوده است. سپس به آن شخص فرمود: ((قم يا خراساني و انظر ما في التّنور؛ برخيز و به داخل تنور نگاه بينداز.))

آن شخص مي‏گويد: ((چون به داخل تنور نگاه انداختم، او را صحيح و سالم ديدم، در حالي كه راحت در آن جا نشسته! او، سپس از تنور خارج شد و بر ما سلام كرد.))

امام، به خراساني فرمود: ((كم تجد بخراسان مثل هذا؟ چند نفر همانند اين شخص هارون مكي در خراسان يافت مي‏شود؟)). عرض كرد: ((به خدا سوگند حتي يك نفر هم نيست.)) حضرت فرمود: ((أما إنّا لا نخرج في زمان لا نجد فيه خمسة معاضدين لنا. نحن أعلم بالوقت(14)؛ زماني كه پنج نفر ياور نداشته باشيم، هرگز خروج نمي‏كنيم. ما، بهتر از شما مي‏دانيم كه چه زماني قيام كنيم.))

بنا بر اين، هيچ بعيد نيست كه اين سنخ روايات، ناظر به اين گونه جريانات و پاسخ اين گونه افراد باشند.

5 بعضي از اعلام، به طور قطع، مدّعي شدند كه اين روايات، از جعلّيات بني اميّه و بني عباس است و انگيزه‏ي آنان، بازداشتن علويان از قيام و خروج عليه حكّام است.(15) البته به عنوان احتمال، مي‏توان آن را پذيرفت، چون، جعل احاديث از سوي حكّام، بالاخص امويان، امري عادي و شايع بوده است، ولي ادعاي قطع و يقين، مشكل است.

روايت دوم‏

محمّد بن يحيي، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسي، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله‏عليه السلام قال:

((كلُّ رايةٍ تُرْفَعُ قبل قيامِ القائم، فصاحبها طاغوت يعبد من دون الله عزّ و جلّ.))(16)

فقه الحديث

طاغوت، به چند معنا آمده است: 1 كاهن، 2 شيطان، 3 سردمدار ضلال و گمراهي(17)؛ 4 بت، 5 هر آن چه به غير خداوند مورد پرستش و عبادت قرار مي‏گيرد.(18)

طاغوت، گاهي به معناي مفرد مي‏آيد(19) و گاهي جمع:

مثال مفرد: ((و قد أُمروا أنْ يكفروا به)).(20)

مثال براي جمع: ((أولياءهم الطاغوت يخرجونهم)).(21)

بررسي سند روايت‏

هر چند علّامه‏ي مجلسي، اين روايت را موثَّق دانسته،(22) ولي سند آن، خالي از اشكال نيست، چون، در اين سند، ((حسين بن مختار)) واقع شده است. در وثاقت و ضعف او، چند قول داريم:

1- ضعيف بودن؛ شيخ طوسي، تصريح به عدم وثاقت و واقفي بودن او كرده است. بر همين اساس: علّامه‏ي حلّي، او را ضعيف شمرده و مرحوم محقّق حلي، در كتاب ((المعتبر))، روايتي آورده و سپس فرموده: ((اين روايت، ضعيف است؛ زيرا در سند آن، حسين بن مختار، واقع شده است.)) جمع ديگري نيز مانند مرحوم شيخ بهايي در كتاب مشرق الشمسين، او را ضعيف دانسته‏اند. ايشان، در ذيل روايتي فرموده: ((اين روايت، قابل استدلال بر اثبات حرمت نيست، چون، در سند آن، حسين بن مختار است و او، واقفي مذهب است.))(23)

2- وثاقت داشتن؛ ابن عقدة، معتقد به وثاقت او است. مرحوم حلّي، نام او را در قسمت دوم كتاب آورده و فرموده است:)) او، وافقي است و ابن عقده، به نقل از علي بن الحسن، او را كوفي ثقه خوانده، ولي اعتماد من، بر قول اوّل است.(24)))

مرحوم خويي، پس از مناقشه در صغرا (واقفي بودن حسين بن مختار) و در كبرا (واقفي بودن مانع از عمل به روايت شخص ثقه نمي‏شود)، او را بدون هيچ اشكالي، جزء موثّقان مي‏داند. ايشان فرمودند:

((ذكره العلامة في القسم الثاني و ترك العمل بروايته من جهة بنائه علي أنه واقفي، و الاصل في ذلك شهادةُ الشيخ في رجاله علي وقفه. و يرده اوّلا، أنَّ الوقف، لا يمنع العمل بالرواية بعد كون راويها ثقة، و الحسين بن مختار ثقة.

ثانياً لم يثبت وقفه، لشهادة المفيد بأنه من أهل الورع من الشيعة ... و روي في الكافي،(25) كتاب الحجة، في باب، الإشارة و النص علي أبي الحسن الرضاعليه السلام))، بسند صحيح، عن الحسين بن مختار، وصيةَ الكاظم‏عليه السلام إلي أبي الحسن الرضاعليه السلام. و رواه الصدوق بسند ين صحيحين مثله في العيون. و هذا، لا يجتمع مع وقفه ... .

علي أنَّ سكوتَ النجاشي و الشيخ في الفهرست من ذكر مذهبه و الغمض فيه، شاهد علي عدم وقفه. و كيف كان، فالرجل من الثقات بلا اشكال؛))

يعني علّامه‏ي حلي، ايشان را در قسمت دوم از كتاب اش (بخش ضعفا) آورده و به روايات او عمل نمي‏كند، به لحاظ اين كه او واقفي مذهب است. مستند در اين نسبت، همان شهادت مرحوم شيخ طوسي در كتاب رجال است. ولي ما، با دو دليل، اين مطلب را رد مي‏كنيم:

اوّلاً، واقفي بودن، مانع از عمل به روايت نمي‏شود، پس از آن كه ثابت شود، راوي، ثقه است و حسين بن مختار، ثقه است. ثانياً، واقفي بودن اين شخص، ثابت نيست، چون، شيخ مفيد، شهادت داده كه او، جزء پرهيزكاران شيعه بوده است.

و مرحوم كليني، در كافي، كتاب حجت، در باب ((نص بر امامت امام رضاعليه السلام)) حديثي را با سند صحيح از حسين بن مختار نقل كرده كه متضمّن وصيّت امام كاظم‏عليه السلام به امام رضاعليه السلام است. اين حديث را، مرحوم صدوق، با دو سند صحيح، در عيون أخبار الرضاعليه السلام، آورده و اين حديث، با واقفي بودن حسين بن مختار، جمع نمي‏شود.

اضافه بر آن، سكوت مرحوم نجاشي و شيخ طوسي در فهرست، و سخن نياوردن از مذهب حسين بن مختار و ايراد نگرفتن بر او، خود، شاهد بر عدم واقفي بودن اوست. به هر حال، اين مرد، بدون هيچ اشكال از ثقات است.(26)

البته بعضي ديگر از معاصران نيز از او دفاع كرده‏اند، همانند مرحوم مامقاني و مرحوم تستري.(27)

ولي به سادگي نمي‏توان از كنار تضعيف محقق و علامه‏ي حلي گذشت و آن را ناديده گرفت.

طريق ديگر حديث‏

البته، اين روايت را مرحوم نعماني، به سه طريق ديگر، از مالك بن اعين جهني، از امام محمد باقرعليه السلام در كتاب خود آورده و نقل كرده است:

1 أخبرنا عبد الواحد بن عبدالله، قال: حدّثنا أحمد بن محمّدبن رباح الزهري، قال: حدّثنا محمّد بن العباس بن عيسي الحسيني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن مالك بن أعين الجهني، عن أبي جعفر الباقرعليه السلام أنّه قال:

((كلُّ راية تُرفَعُ قبلَ رايةِ القائم‏عليه السلام صاحُبها طاغوت.))(28)

2 أخبرنا علي بن الحسين، قال: حدّثنا محمّد بن يحيي العطار بقم، قال: حدّثنا محمّد بن حسان الرازي، قال: حدّثنا محمّد بن عليّ الكوفي، عن عليّ بن الحسين، عن ابن مُسكان، عن مالك بن أعين الجهني قال: سمعت أبا جعفر الباقرعليه السلام مثله.(29)

3 و أخبرنا علي بن أحمد البند نيجي، عن عبيدالله بن موسي العلوي، عن عليّ بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن عبدالله بن مسكان، عن مالك بن أعين الجهني، قال: سمعت أبا جعفر الباقرعليه السلام مثله.(30)

بررسي طريق اوّل نعماني‏

در سند آن، ((علي بن ابي حمزه‏ي بطائني)) است. ايشان، از بنيان گذاران مذهب انحرافي وقفيه است. ابن الغضائري گفته است: ((ابن أبي حمزه لعنه الله، أصل الوقف و أشد الخلق عداوةً للولي من بعد أبي ابراهيم‏عليه السلام؛(31) خدا، او را لعن كند! او، اساس واقفيه است او، دشمن‏ترين خلق نسبت به علي بن موسي الرضا، امام بعد از حضرت كاظم‏عليه السلام است.))

مرحوم علّامه‏ي حلي، فرموده: ((او، بسيار ضعيف است. وي، به نقل علي بن حسن فضال، دروغگو و متهم است.(32) مرحوم آقاي خويي، شش وجه براي اثبات وثاقت او نقل مي‏كند و در ابتدا مي‏فرمايد: ((معروف، اين است كه ايشان، ضعيف است)) و در آخر مي‏فرمايد: فلا يمكن الحكم بوثاقته و بالنتيجة يعامل معه معاملة الضعف؛(33)

ممكن نيست ما حكم به وثاقت او كنيم. در نتيجه، با او، معامله‏ي ضعيف مي‏شود.

ما، براي رعايت اختصار، به بررسي همين شخص، در اين سند بسنده مي‏كنيم.

بررسي طريق دوم نعماني‏

در سند آن، ((محمّد بن حسان رازي)) است. ايشان، علاوه بر اين كه از ضعفا، روايات كثيري را نقل مي‏كند، نه وثاقت و نه عدالت‏اش ثابت نيست، بلكه طبق صريح ابن الغضائري، ضعيف است.

مرحوم آقاي خويي‏قدس سره مي‏فرمايد:

((فالرجلُ لمْ تثبتْ وثاقته، و إنْ كان ضعفه لم يثبت أيضاً و تضعيف ابن الغضائري لا يعتمد عليه؛ لأنَّ نسبة الكتاب إليه لمْ تثبتْ))؛(34)

پس وثاقت اين شخص (محمّد بن حسان رازي) ثابت نيست، هر چند ضعف او هم ثابت نشده است/ تضعيف او از سوي ابن الغضائري، از نظر ما، قابل اعتماد نيست؛ چون، نسبت كتاب به او، براي ما ثابت نيست.))

پس اين طريق نيز ضعيف يا موارد اشكال است. ما، براي رعايت اختصار، از بررسي افراد ديگر اين سند نيز، خودداري مي‏كنيم.

بررسي طريق سوم‏

در سند آن، فردي به نام ((علي بن أحمد بندنيجي)) است. گفته‏اند، او، ضعيف و تناقض‏گو است، و به گفته‏هاي او توجّه نمي‏شود.(35) علّامه‏ي حلي نيز او را در قسم دوم رجال اش آورده و او را ضعيف و تناقض‏گو شمرده و فرموده: ((لا يلتفت إليه))؛(36)

بنا بر اين، تمامي طرق اين روايت، مورد اشكال سندي است و هرگز قابل اعتماد نيست.

بررسي دَلالت روايت‏

مناقشه اول، دعوت به دو گونه است:

1 دعوت حق؛ دعوت مردم براي به پا داشتن حق و باز گردانيدن زمام امور حكومت به دست اهل بيت‏عليهم السلام. البته، چنين دعوتي، مورد تأييد امامان معصوم‏عليهم السلام هست.

2 دعوت باطل؛ دعوت مردم براي مطرح كردن خود، دعوت باطل است. و مراد از ((كلُّ راية)) همين قسم دوم است در مقابل قسم اوّل؛ يعني، دعوت، در عرض و مقابلِ دعوتِ اهل بيت‏عليهم السلام باشد، نه در طول و مسير آن.

بنا بر اين، قيام‏هاي بر مبناي دفاع از حريم اهل بيت و دعوت مردم به سوي آنان، تخصّصاً، از اين روايت، خارج است.

ممكن است گفته شود، ((حديث، ظهور دارد در بطلان تمامي قيام‏هاي قبل قيام قائم‏عليه السلام؛ يعني ملاك بطلان، اين نيست كه دعوت براي خود و در عرض نهضت امامان معصوم‏عليهم السلام باشد، بلكه ملاك، قبل بودن نهضت و سبقت گرفتن آن بر قيام حضرت مهدي‏عليه السلام است، خواه دعوت، حق باشد و يا دعوت باطل.))

در مقام جواب، دو پاسخ مي‏دهيم:

اوّلاً: احتمال قوي اين است كه روايت، ناظر به بعضي از قيام‏هاي آن زمان باشد و به اصطلاح، ((قضيه‏ي خارجيه‏ي)) است، و ناظر به تمامي قيام‏ها نيست و به اصطلاح، ((قضيه‏ي حقيقيه‏ي)) نيست، و ملاك حق و باطل بودن، همان دعوت به طريق مستقيم است. در روايت امام محمد باقرعليه السلام نسبت به ((راية يماني)) فرمود:

((لأنّه يدعو الي الحق و إلي طريق مستقيم)).

ثانياً، روايات بسياري از امامان معصوم‏عليهم السلام وارد شده كه بعضي از قيام‏ها را كه بعدها و پيش از ظهور امام زمان اتّفاق مي‏افتد، كاملاً، تأييد كرده‏اند و مردم را براي ملحق شدن به آنان، تشويق مي‏كند همانند ((راية اليماني)).

و ما اگر آن روايت را قضيه خارجيه ندانيم، با اين روايات، تعارض پيدا مي‏كند. اينك، به دو روايت، اشاره مي‏كنيم:

1 عن الباقرعليه السلام‏

((ليس في الرايات راية أهدي‏ من راية اليماني هي راية هديً؛ لأنّه يدعو إلي صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح علي الناس، و كلِّ مسلم، و إذا خرج اليماني فانهض إليه؛ فإنّ رايته راية هدي‏. و لا يحلّ لمسلم أنْ يلتوي عليه. فمَنْ فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلي الحق و إلي طريق مستقيم.)).(37)

يعني، در ميان اين قيام‏ها، قيامي هدايت كننده‏تر از پرچم يماني نيست. آن پرچم، پرچم هدايت است؛ چون، مردم را به سوي حضرت قائم‏عليه السلام دعوت مي‏كند. پس زماني كه يماني قيام كرد، فروش سلاح به ديگران حرام است. حتماً، به سوي او بشتابيد؛ چون، پرچم او، پرچم هدايت است. و بر احدي سرپيچي و تخلّف از او، جايز نيست و هر كسي كه تخلّف كند، اهل جهنم است؛ چون، يماني، به سوي حق و راه مستقيم دعوت مي‏كند.

2 عن الباقرعليه السلام:

((كأني بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يُعطَونه، ثم يطلبونه فلا يعطونه، فإذا رأوا ذلك، وضعوا سيوفهم علي عواتقهم، فُيعطَون ما سألوه، فلا يقبلونه حتّي يقوموا، و لا يدفعونها إلّا إلي صاحبكم. قتلاهم شهداء ...)).(38)

ترجمه: گويا گروهي قومي را مي‏بينم كه از سمت مشرق قيام مي‏كنند و حق را مي‏طلبند، ولي به آنان داده نمي‏شود، دوباره در خواست حق مي‏كنند، ولي باز هم به آنان داده نمي‏شود. چون وضع را اين گونه ببينند، دست به شمشير اسلحه برده و قيام مي‏كنند. پس به آنان، هر چند بخواهند، داده مي‏شود يعني به خواسته آنان رسيدگي مي‏شود ولي آنان نمي‏پذيرند و به قيام و نهضت خود ادامه مي‏دهند و زمام امور را در دست گيرند و به احدي جز حضرت مهدي نمي‏سپارند. كشته‏هايي اينان شهيد هستند.

نكته‏ي جالب توجّه در اين روايت، اين است كه از كشته‏ها و مقتولان در اين قيام، به ((شهدا)) تعبير شده است و اين، به معناي تأييد كامل امام معصوم از اين نهضت‏ها است.

3 هنگامي كه در باره‏ي وظيفه‏ي شيعيان در مقابل قيام مختار از امام زين العابدين‏عليه السلام سؤال شد، ايشان فرمود:

((لو ان عبداً زنجياً تعصب لنا اهل البيت، لوجب علي الناس موازرته ...))؛(39)

يعني، اگر برده‏اي زنگي، براي ياري ما، عصابه به پيشاني بست و آهنگ قيام كرد، بر مردم، كمك و ياري او واجب است. و من، به تو، محمّد بن حنفيه ولايت اين امر (مسئله‏ي مختار) را سپردم، پس هر گونه كه صلاح مي‏داني، رفتار كن.)) چون آن افراد، اين فرمايش را از امام شنيدند، گفتند: ((حضرت امام زين العابدين‏عليه السلام و محمّد بن حنفيه، به ما اذن دادند.))

4 احاديثي از امام صادق‏عليه السلام وارد شده كه قيام زيد شهيد را كاملاً تأييد مي‏كند، همانند روايت عيص بن القاسم از امام صادق‏عليه السلام:

((لا تقولوا: ((خَرَجَ زيد)) فإنَّ زيداً كان عالماً و كان صدوقاً و لمْ يدعكم إلي نفسه. إنّما دعاكم إلي الرضا من آل محمدصلي الله عليه وآله و لَوَ ظهر لوفي‏ بما دعاكم. إنّما خرج الي سلطان مجتمع لينقضه.))؛(40)

يعني، قيام زيد را به رخ نكشيد؛ زيرا، او، مردي عالم و راستگو بود و شما را به سوي خود دعوت نكرد، بلكه به سوي آل محمدعليه السلام و رضايت آنان دعوت كرد. هر آينه، اگر پيروز مي‏شد، به وعده‏ي خود وفا مي‏كرد. او، در برابر سلطنت و حكومتي قيام كرد كه محكم و يك پارچه بود و مي‏خواست اركان آن را متلاشي كند.

مرحوم مجلسي، اين روايت را ((حسنه)) شمرده و به اصطلاح، تأييد كرده است، و جمله‏ي ((إنّما خرج إلي سلطان ...)) را بيان براي علّت عدم پيروزي قرار داده و فرمود: ((أي: لذلك لم يظفر)).(41)

مناقشه‏ي دوم اين روايت، با روايات بسياري كه در باب امر به معروف و نهي از منكر و باب جهاد وارد شده است، منافات دارد.(42) بويژه آن كه بعضي از فقهاي معاصر، در دوران غيبت حضرت مهدي‏عليه السلام جهاد ابتدايي را نيز واجب و فتوا به وجوب آن داده‏اند. مرحوم خويي در ملحقات منهاج الصالحين چنين فرمودند:

((و قد تحصّل من ذلك أنّ الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد في عصر الغيبة و ثبوُتُه في كافة الأعصار لدي توفّر شرائطه. و هو في زمن الغيبة، منوط بتشخيص المسلمين من ذوي الخبرة في الموضوع أنَّ في الجهاد معهم مصلحة للإسلام علي أساس أنّ لديهم قوة كافية من حيث العدد و العُدة لدحرهم بشكلٍ لا يحتمل عادةً أنْ يخسروا في المعركة. فإذا توفرتْ هذه الشرائطُ عندَهم و وجبَ عليهم الجهادُ و المقاتله وجب عليهم الجهاد والمقاتلة معهم؛))(43)

يعني: از مجموع مطالب گذشته، چنين به دست آمد كه ظاهراً، وجوب جهاد در دوران غيبت، ساقط نمي‏شود، بلكه در تمامي زمان‏ها، جهاد، واجب است، البته، در صورت جمع بودن شرايط جهاد. و آن، منوط است به تشخيص اهل خبره كارشناسان مسائل نظامي و آن كه جهاد، به مصلحت اسلام است و نيرو و سلاح كافي براي راندن دشمن وجود دارد، به گونه‏اي كه هرگز احتمال شكست در جنگ متصور نيست.

پس در اين صورت كه شرايط جمع است، جهاد و جنگ با آنان دشمن واجب مي‏شود. سپس فرموده است:

((و امّا ما ورد في عدة من الروايات من حرمة الخروج بالسيف علي الحكّام و خلفاء الجور قبلَ قيام قائمنا، صلوات الله عليه، فهو أجنبي عن مسألتنا هذه و هي الجهاد مع الكفار رأساً، و لا يرتبط بها نهائياً؛))(44)

امّا رواياتي كه در باره‏ي حرمت قيام مسلّحانه عليه حكّام و خلفاي ظلم، بيش از قيام حضرت قائم ما وارد شده، پس ربطي به بحث ما ندارد و بيگانه از موضوع ما جهاد با كفار است و آن جهاد مستقيم با كفّار است.

گويا مرحوم خويي، اصل روايات را پذيرفته و دلالت آن را نيز قبول كرده، امّا مورد آن را قيام عليه حكومت‏هاي به ظاهر اسلامي مي‏داند، نه كفار، ولي با بررسي گسترده‏ي سند و دلالت روايات، ظاهراً، جواب معلوم باشد.

مناقشه سوم، احتمال مي‏رود كه مراد از ((القائم)) در روايت ((كلُّ راية ترفع قبل قيام القائم)) خصوص حضرت مهدي‏عليه السلام نباشد، بلكه يك يك ائمه‏ي طاهرين‏عليهم السلام باشد. در روايات، كلمه‏ي ((قائم)) بر همه‏ي ائمه‏ي اطهارعليهم السلام اطلاق شده است. مرحوم كليني هم در كتاب كافي، بابي را به عنوان: ((أنَّ الأئمة كلهم قائمون بأمر الله)) عنوان كرده و سه روايت را هم در آنجا آورده است:

1 عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله‏عليه السلام أنّه سئل عن القائم، فقال:

((كلّنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد، حتّي يحبي صاحب السيف ...))(45)؛

يعني، همه‏ي ما، قائم به امر خداوند هستيم.

2 عن الحكم بن أبي نعيم ...: أتيتُ ابا جعفرعليه السلام ... فقال:

((يا حكم! كلنا قائم بأمر الله)). قلت: ((فأنت المهدي؟)) قال: ((كلّنا نهدي إلي الله)). قلت: ((فأنت صاحب السيف؟)) قال: ((كلّنا صاحب السيف و وارث السيف))(46)

امام، به حَكَم كه در باره‏ي ((قائم به امر خداوند)) سؤال مي‏كرد، فرمود: ((همه‏ي ما ائمه قائم به امر و دستور خداوند هستيم.))...، البته، اين مناقشه را بعضي از اعلام(47) معاصر فرموده‏اند، ولي گمان مي‏رود كه اين، نه تنها دفع اشكال نمي‏كند، بلكه دامنه‏ي اشكال را گسترده‏تر مي‏كند، زيرا، معناي آن، زير سؤال بردن تمامي قيام‏ها در تمامي دورانِ حضور ائمه‏ي طاهرين‏عليهم السلام باشد. لذا به مناقشات اول و دوم بسنده مي‏كنيم.

البته، روايات ديگري را در وسائل و مستدرك نقل كرده‏اند، ولي يا صراحت در موضوع ندارد و يا مبتلا به اِشكال سندي است و يا بالاخره توجيهات واضح و روشني دارد. شايد، تنها رواياتي كه خيلي صراحت در موضوع داشت، همين دو روايت كافي و نعماني بود.

اكثراً، همين دو روايت را مورد استناد قرار مي‏دهند و لذا از پرداختن به ساير نصوص، خودداري مي‏كنيم، مگر اين كه بعدها، نيازي در مطرح كردن ببينيم.

-------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) الكافي، ج 8، ص 264، ح 382؛ وسائل الشيعة، ج 15، ص 50، ح 1، باب 13.

2) مراة العقول، ج 26، ص 256.

3) رجوع شود به كتاب معجم رجال الحديث، ج 7، ص 160.

4) مراة العقول، ج 26، ص 259.

5) الغيبة، نعماني، ص 199، باب 11، ح 14، مستدرك الوسائل، ج 11، ص 37.

6) معجم رجال الحديث، ج 2، ص 168 و ج 11، ص 110 و ج 17، ص 185؛ مستدركات علم الرجال، ج 1، ص 378.

7) رجال نجاشي: 88، معجم رجال الحديث ، ج 4، ص 118.

8) معجم رجال الحديث، ج 4، ص 118.

9) قاموس الرجال، ج 2، ص 682.

10) مستطرفات السرائر، ص 48، ح 4، وسائل الشيعة، ج 15، ص 54.

11) رجال النجاشي.

12) تنقيح المقال، ج 1، ص 87.

13) تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص 3.

14) المناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 362، بحار الأنوار، ج 47، ص 123.

15) دراسات في ولاية الفقيه، ج 1، ص 222.

16) الكافي، ج 8، ص 295، ح 452، وسائل الشيعة، ج 15، ص 52، ح 6، بحار الأنوار، ج 52، ص 143.

17) مرآة العقول، ج 26، ص 325.

18) شرح اصول كافي مولي صالح مازندراني، ج 12، ص 391، مرآة العقول، ج 26، ص 325.

19) همان.

20) نساء: 60.

21) بقره: 257.

22) مراة العقول، ج 26، ص 325.

23) تنقيح المقال، ج 1، ص 344.

24) خلاصة الأقوال، ص 338، شماره 1333.

25) الكافي، ج 1، ص 311، ح 1.

26) معجم رجال الحديث، ج 6، ص 86.

27) قاموس الرجال، ج 3، ص 532.

28) الغيبة، نعماني، ص 114، باب 5، ح 9 و 11 و 12.

29) همان، ح 11.

30) همان، ح 12.

31) معجم رجال الحديث، ج 11، ص 214؛ قاموس الرجال، ج 7، ص 273.

32) خلاصة الأقوال، ص 362، شماره 1426 و ص 421، شماره 1717.

33) معجم رجال الحديث، ج 11، ص 226.

34) معجم رجال الحديث، ج 15، ص 191.

35) معجم رجال الحديث، ج 11، ص 256، شماره 7910، قاموس الرجال، ج 7، ص 363.

36) خلاصة الاقوال، ص 369، شماره 1451، تنقيح المقال، ج 2، ص 268.

37) الغيبة، النعماني، ص 255، باب 14، ذيل حديث 13.

38) همان، ص 273، باب 14، ح 50، بحار الأنوار، ج 52، ص 243، سنن ابن ماجة، ج 2،ص 1366.

39) بحار الانوار، ج 45، ص 365.

40) كافي، ج 8، ص 264، ح 381.

41) مراة العقول، ج 26، ص 256.

42) وسائل الشيعة، ج 15 و 16.

43) ملحق منهاج الصالحين، ص 368.

44) همان، ص 368.

45) كافي‏ج 1، ص 536.

46) همان.

47) دادگستر جهان، ص 295.